

مسئولیت دولت و نظارت ملت

اختیارات دولت ، امانتی است الهی که بوسیله مردم به رسم امانت در اختیار حاکم قرار می گیرد

«متصدیان حکومت باید امانت دار قدرت عمومی باشند»

در حکومت اسلامی ، قدرت عمومی به همه مردم تعلق دارد ، زیرا که از بازو و اندیشه خلق سرچشمه می گیرد و هیچکس حق تصاحب و تملك آن را ندارد . در حکومت اسلامی قدرت عمومی به عنوان امانت در دست دولتی که منتخب خود مردم است ، قرار میگیرد و باید تصاحب کنندگان قدرت خود را امانتدار قدرت عمومی بدانند و مانند يك امین (در حقوق خصوصی) تمهید حفاظت مورد امانت را داشته باشند .

نظریه امانت بودن قدرت عمومی ، در اصطلاحات اداری صدر اسلام ، بکار می رفت تا جایی که مناصب دولتی را امانت می گفتند و حاکم را امانت دار و امین امت می نامیدند . (۱) مرحوم آیت الله نائینی (امانت فوعیه) زادر باره قدرت عمومی بکار برده است و در توانین صدر مشروطه که نوعاً به اصطلاحات مذهبی توجه نمیشده اصطلاح (امین صلاح) ، (امین مالیه) ، (امین اجراء) دیده میشود . (۲)

آری در حکومت اسلامی حاکم و تمام متصدیان حکومت ، امانت دار و امین امت هستند نه چیز دیگر ، اختیارات حکومت امانتی است الهی که بوسیله مردم به رسم امانت در

۱- جمهره رسائل العرب ج ۲ ص ۱-۲

۲- (تنبيه الامه وتزیه المله) مرحوم علامه نائینی

اختیار حاکم قرار می گیرد و متصدیان حکومت با افراد امت در نظر حقوقی کاملاً مساوی هستند، تساوی همه جانبه، حکومت در چهارچوب اصل مسئولیت دولت و اصل آزادی ملت قرار دارد (مسئولیت دولت - نظارت ملت)

مشروعیت حکومت بر اساس مسئولیت و ولایت حکومت، در مورد حفظ نظم مملکت، امنیت، منافع امت، شریعت استوار است و باید بصورت امانت الهی تلقی شود و به ملکیت حاکم در نیاید و قدرتی در دست او نباشد و غصب قدرت نگردد. (۳)

از اینجاست که غصب قدرت عمومی و جلوگیری از اجرای نیابتی که خداوند به مردم داده است، در زبان قرآن نوعی (استکبار) شمرده شده که فرعونهای زمانه در هر زمان بدین گناه آلوده شده اند و قدرت عمومی را بخود اختصاص داده اند و گردنکشی را آغاز کرده اند: خداوند چنین مستکبرانی را مفسد می نامد. (۴)

و اینها در پیشگاه خداوند منفور می باشند.

فرق حکومت اسلامی با حکومتهای دیگر

اسلام چهارده قرن قبل، حکومتی را تأسیس نمود که با حکومتهای آن زمان فرق اساسی داشت. نوع حکومت را که در آن زمان بصورت (ملک) و (سلطنت) بود بصورت (خلافت) در آورد و متصدی حکومت (خلیفه) و جانشین خدا نامیده شد تا بفهمد که او خلیفه خداست و به قائم مقامی از طرف خدا بر مردم حکومت می کند و قدرت عمومی از آن خداست نه یک یا چند انسان. پس باید در محافظت این امانت کوشا باشد. البته اصطلاح (خلافت) با (ملک) و (سلطنت) و (خلیفه) با (ملک) و (پادشاه) فرق اساسی دارد.

اگر قدرت عمومی در تصاحب و تملک یک نفر باشد و آن را مانند ملک شخصی خود بکار بگیرد، آن سیستم حکومت (ملک و سلطنت) نامیده میشود. صاحب ملک یا تصاحب کننده قدرت عمومی، خود را مالک الرقاب رعایا و آنها را مانند گوسفند تابع اراده و بنده و برده خود میدانند. گویا اصطلاح (مملکت) را هم از همین فکر ساخته اند و آن را مملوکه خود (۵) یعنی ملک شخصی و خصوصی خود میدانند.

ولی در خلافت و حکومت اسلامی، قدرت عمومی به عنوان امانت الهی در دست خلیفه مسلمین است و او امانتداری است که در عین حکمرانی، فرمانبر است و نمی تواند

۳- فلسفه سیاسی اسلام اثر دکتر ابوالفضل عزتی ص ۸۰

۴- سوره قصص - آیه ۴

۵- انی و جدت امر ائمه تملکهم - سوره نحل آیه ۲۳

از قدرت عمومی بفتح خود و افراد دیگر استفاده کند به اصطلاح در فلسفه راستین اسلام حاکم ظاهری نماینده حاکم واقعی (پروردگار) است و باید خود را در چهارچوب قوانین الهی قرار دهد و لذا این حکومت اسلامی (خلافت) با حکومت‌های استبدادی و پادشاهی تضاد ذاتی وجود دارد.

بهین جهت وقتی که ابوسلیان در فتح مکه رژه لشکر اسلام را با آن عظمت دیده عباس عموی پیامبر گفت: (لقد أصبح ملك ابن اخيک عظیماً) ملك و سلطنت برادر زاده تو بزرگ و قابل توجه است (۶) عباس که به منطق اسلام آشنا بود، اعتراض کرد و گفت: (ویحک انه النبوه) وای بر تو این، ملك نیست، نبوت است یعنی برادر زاده من، نماینده خداست در کسوت نبوت، قدرت خدا را اجراء میکند، نه مانند تو هیأت حاکمه مجاز قدرت عمومی را تصاحب کرده است.

همچنین روزی عمر به خانه پیامبر درآمد و چون اثر بورهائی را که بر آن خفته بود، در بهاویش دید، فغان بر آورد که: «تا چند بر خود سخت می گیری؟» آخر بستری نرم تر فراهم آور.

پیامبر بر چهره عمر بانگ زد: (یا عمر! انظنها ملوکیه؟ انها نبوة لاملك) عمرا این را، سلطنت پنداشته‌ای؟ این نبوت است نه سلطنت (۷) و نیز در تاریخ آمده است: روزی عمر از سلمان فارسی و طلحه و زبیر و کعب الاخبار پرسید که فرق میان ملك و خلیفه چیست؟ طلحه و زبیر گفتند مانی دانیم. سلمان گفت: من میدانم خلیفه کسی است که: (یعادل فی الرعیه و یقسم بالسویه و یشفق علیهم شفقه الرجل علی اهله و یقضی بکتاب الله) در میان امت عدالت کند و بیت المال را میان افراد بالسویه تقسیم نماید بر مردم آنچنان مهربان باشد که مرده اهل خود، و حکم بکتاب خدا کند. کعب الاخبار گفت: راست گفتی.

عمر گفت: سلمان؟ حالا بگو ببینم من خلیفه‌ام؟ یا ملك؟ سلمان گفت: اگر در همه عمرت یک درهم در غیر حق مصرف کنی، تو پادشاه هستی، نه خلیفه، عمر بگریست و اشک ریخت (۸)

ظاهرأ بعد از این جریان بود که عمر در نطقی گفت: (مردم! من پادشاهی نیستم که

۶- کامل بن اثیر - ج ۲ ص ۲۴۵

۷- الدین فی خدمة الشعب: خالد محمد خالد

۸- تفسیر گازر ج ۱ ص ۶۲ ذیل آیة انی جاعل فی الارض خلیفه - قسمت اخیر این

جریان را طبری نیز در ج ۳ ص ۲۷۹ آورده است

شماره مددقوه قهریه و سلطنت به بندگی خویش در آورم ، من لفظ بلكنن از مردمسم و رابطهام باشما و دارائی تان شبیه رابطه سرپرست یتیم ، با او واموالی می باشد. (۹) یعنی من هیچگونه حاکمیت مطلقه بر شما ندارم. البته تصریحات و تذکرات پیامبر و ائمه اطهار ماهیت خلافت و حکومت اسلامی و حدود اختیاراتش را بطوبی معلوم میدارد. از آنجمله روزی از امام حسن (ع) در این باره پرسیدند. فرمود: (خلیفه به کسی میگویند که طبق حکم خدا و سنت پیامبر عمل کند ، نه کسی که از اینها انحراف جسته و راه بیداد می رود، نه راه اجراء احکام شرع ، چنین کسی پادشاهی است مسلط بر کشوری (۱۰)

فرق خلافت با سلطنت ؟

یکی از محققان معاصر در کتاب ارزشمند خود، بین خلیفه و ملك هشت فرق ذکر کرده است که اینک با کمی تفسیر و توضیح در اینجا می آوریم :

۱- هم خوئی و نژاد، وحدت زبان و فرهنگ ، وحدت جغرافیائی و مانند اینها رکن سلطنت است. روح انسانیت رکن خلافت است. لذا پیروان علی (ع) غالباً ایرانی ، مصری و آفریقائی بودند پیروان معاویه یکدست تازیان بودند .

۲- پادشاه اگر تخلف کند مجازات ندارد، عزل نمی شود زیرا او مافوق قانون و بلکه قانون اراده اوست و او میری از مسئولیت است ولی خلیفه چنین نیست و هیچ فرقی با افراد دیگر ندارد .

۳- حامیان شاه، (مترفین) و (مستکبرین) و حامیان خلیفه (متریین) و تهیدستان هستند .

۴- وراثت به ملك راه دارد ولی به خلافت راه ندارد .

۵- در مورد ملك، قدرت عمومی در تصاحب اقلیت است ولی در خلافت قدرت عمومی از آن همه مردم است .

۶- به رأی مردم در خلافت ، تربیت اثر داده میشود، بلکه کشور بارای و نظر مردم اداره میشود حاکم نماینده ملت است و در سلطنت چنین نیست به زور شمشیر هم از مردم رأی میگیرند .

۷- تشریفات، و لخرچی ، جاه طلبی ، تفاخر و سوء استفاده از امکانات عمومی، نه تنها در سلطنت دیده میشود بلکه توأم آن با اینهاست . ولی در خلافت ، سادگی وی آلاشی

(۹) فقه سیاسی عندالمسلمین ص ۲۹

(۱۰) مقالات الطالبین ۷۲-۷۳

و مساوات ، حکومت میکند . معاویه که خلافت را تبدیل به سلطنت کرده بود ، دستگاه بر زرق و برق خود را از چشم عمر بنیان میکرد و عمر به او میگفت تو کسرای عرب هستی و خود معاویه می گفت من خلیفه نیستم من ملک هستم . (۱۱)

۸- افراد جامعه به معیار قوانین از خلیفه بازخواست میکردند ، اما در سلطنت این بازخواست ها عادتاً وجود ندارد . امامت علی (ع) (که بطور مطلق به او امام میگویند) با این شیوه ، دلالت دارد که امامت در حاکمیت الهی با دموکراسی قابل جمع است (۱۲) حتی عمر با آن اهمیتی که داشت بخاطر بلند بودن پیرانش مردم او را بشدت استضیاح کردند ، چون به آحاد مسلمانان از آن پارچه به آن اندازه نرسیده بود ، در فراز منبر از طرف مردم در باره آن مورد بازخواست قرار گرفت و در جواب امر بجهاد (لاسمعاً و لاطاعة) شنید و با اثبات آنکه پسرش عبدالله سهم خود را به پدرش بخشیده و آن پیران از این دو حصه ترتیب یافته است اعتراض مردم بر طرف شد . همچنین آنجا که خلیفه دوم در آغاز خلافت بر فراز منبر نشست و خطبه مفصلی خواند و گفت : اگر من از صراط حق و عدالت کج شده شمامرا راست کنید یکی از اراده های ، دست به شمشیر کرده لریاد زد :

(لنقومناک بالسیف) اگر تو راست نشدی باشمشیر کج راست میسازم (۱۳)

(۱۱) موسوعه عقاد ج ۳ / ۵۷۳

(۱۲) حقوق اسلام : دکتر جعفری لنگرودی ، ص ۱۹۵ - ۱۹۶

(۱۳) بنا به نقل علامه نائینی - تشبیه الامه - چاپ ایران ص ۱۶

از : محمد علی - ضمیر

ای مظهر حق ، شهر نبی را چو تو ، در نیست

آنجا که بود یار ، ز اهیار خبر نیست
جز یادتو در مغزن دل ، یاددگر نیست
ای مظهر حق ، شهر نبی را چو تو در نیست
چون در کلامت ، بجهان هیچ گهر نیست
رو به صفتان را سوی آن پیشه گذر نیست

در خانه کعبه به گل و سنگ نظر نیست
چشم دل ما ز اینده حق شده روشن
بیدار دلان ، راز حقیقت ز تو جویند
غواص زمان غرقه ببحر خرد تست
شیری تو و ، در پیشه حق زاده شدستی